

بررسی انواع کنایه در دیوان محمدتقی بهار

دکتر سید منصور جمالی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری

صدیقه فرهادی هیکویی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری

چکیده

یکی از مهم‌ترین ابزار زبانی و بیانی شاعر در ارائه و اشاعه‌ی اندیشه‌های خود فن «کنایه» است. کنایه نوعی بیان غیرمستقیم است که در تأثیرگذاری سخن؛ خواه منظوم، خواه منثور نقشی مهم ایفا می‌کند. محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) شاعر کم‌نظیر عصر مشروطه که در استواری بلاغت سخن سرآمد معاصران خود است، علاقه‌ی قابل توجهی به بیان غیرمستقیم کلام؛ یعنی کنایه نشان می‌دهد و همین شیوه باعث دل‌نشینی و شکوه‌مندی زبان شعری وی شده است. نگارندگان سعی کرده‌اند که این هنر بیانی را در شعر این شاعر از جهت ساختار تقسیم‌بندی کنند و نکته‌های زبانی و مفهوم بیانی آن را بکاوند.

واژگان کلیدی: ملک‌الشعرا، کنایه، فن بیان، مشروطه.

Email:

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۷/۱۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۹/۲

۱- مقدمه

میرزا محمدتقی متخلص به «بهار» در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در مشهد دیده به جهان گشود. پدرش حاج میرزا محمد کاظم متخلص به «صبوری» ملک الشعراي آستان قدس رضوی بود و در عهد خود از فضلا و شعراي بنام خراسان به شمار می‌آمد. برخی از صاحب‌نظران معاصر بر این عقیده‌اند که بعد از عبدالرحمان جامی شاعر بلند آوازه‌ی قرن نهم هجری قمری در جامعیت و روانی سخن و رسایی گفتار شاعری هم‌پایه‌ی بهار نداشته‌ایم. بهار معتقد بود که پس از سپری شدن دوران معروف به سبک هندی که در آغاز با نواندیشی‌هایی در مضمون‌آفرینی و واژه‌گزینی همراه بود و در پایان به مضامین سست و لغات مبتذل و گاه نادرست گراییده بود و به سرایشی گمراه‌کننده افتاد که شاعران صاحب طبع زمان آن را نمی‌پسندیدند، اینان به پیروی از اسلوب کهن دوره‌ی را در شعر فارسی آغاز کردند که کمابیش دو قرن ادامه یافت و بهار آن را دوره‌ی «بازگشت ادبی» نام نهاده است. (خطیبی، ۱۳۸۴: ۱۸)

شعر بهار در یک دوره‌ی تاریخ معاصر ایران انعکاس یافته که یادآور شکوه ادبی گذشته‌ی ایران در قرن‌های پنجم و ششم است. بنابراین از نظر ارزش شعری صرف نظر از مفاهیمی که در آن آمده است یک شاعر به تمام معنی ارزنده است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۴: ۳۲۵)

شعر بهار از نظر تنوع موضوعی بسیار گسترده و بلامنازع است و این یکی از افتخارات بهار بوده که قصیده را در روزگاری به خدمت شعر خویش در آورده که تاریخ اجتماعی ایران و جهان هر روز رنگ تازه‌ای به خود گرفته و تجارب شعری قدما را به خدمت اندیشه‌های نوین خویش در ارتباط با حوادث عصر در آورده است. او یکی از ارجمندترین صورت‌های شعر فارسی است. صورتی که از رودکی آغاز و به خودش ختم می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

نکاتی در باره کنایه

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی (قریب و بعید) باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یک‌دیگر باشند. پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد چنان‌که بگویند: «پخته خوار» به معنی شخص تنبل که از دست‌رنج آماده‌ی دیگران استفاده کند یا بگویند: «فلان کس بند شمشیرش دراز است» یعنی قامتش بلند است. اما کنایه در زبان هنر بیان عبارت است از ایراد لفظ و اراده معنی غیر حقیقی آن، آن‌گونه که بتوان معنی حقیقی آن را نیز اراده کرد چنان‌که فردوسی فرزانه طوس در

بیت زیر:

نگه کرد رستم بدان سرفراز
بدان یال سفت و رکیب دراز
قامت بلند آن پهلوان را اراده کرده است چرا که درازی رکاب لازم‌اش بلندی قامت است.

باید دانست که تفاوت کنایه و مجاز در این است که در کنایه می‌توان معنی حقیقی اراده کرد ولی در مجاز معنی حقیقی اراده نمی‌شود. (همایی، ۲۵۷-۲۵۵:۱۳۶۸)

دانش‌مندان بیان به اعتبار نزدیکی یا دوری و به نسبت وضوح و خفا که در این وسائط ملاحظه می‌شود کنایه را بر چهار قسم دانسته‌اند:

۱- **تلویح**: در لغت به معنی اشاره به دور است و در اصطلاح به کنایه‌ای اطلاق می‌شود که وسائط میان لازم و ملزوم بسیار دور باشد مثل: «کثیرالرماد» در مفهوم مرد بخشنده که نخست ذهن به زیادی خاکستر در آشپزخانه منتقل می‌شود، آن‌گاه به زیادی سوخت سپس به فراوانی اغذیه و اطعمه و از آن پس به وجود مهمانان بیش‌تر و سرانجام به مهمان‌نوازی و کرم شخص منتقل می‌گردد.

۲- **رمز**: که وسائط در آن اندک است مثل: «عریض القفا» که بر کودنی شخص اشاره دارد.

۳- **ایماء**: که وسائط اندک و ملازمه آشکار است. مثل: «سپر انداختن» به معنی تسلیم شدن.

۴- **تعریض**: کلامی است که الفاظی که در آن آمده است معنی دیگری از آن اراده شده که متضمن تشبیه یا طنزی است چنان‌که برای دوست که هرگز از کسی دست‌گیری نمی‌کند، بگویند:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی

(تجلیل، ۸۴:۱۳۷۶)

کنایه‌های نوین دسته‌ای دیگر از کنایات هستند که شاعران و نویسندگان در آثار خود دست به نوآوری‌هایی در زمینه‌ی زبان و نوشتاری خود زدند و این دسته از کنایات از زبان مردم اخذ نشده است مثل این شعر فروغ فرخزاد:

و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است

که هم‌چنان که تو را می‌بوسند

در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند.

«طناب دار کسی در ذهن بافتن» کنایه از انواع ایماء است به معنی دشمنی و کینه‌توزی که می‌توان آن را کنایه تمثیلی خواند. (شمیسا، ۲۶۵:۱۳۸۱)

در این قسمت از بحث کنایه باید یادآور شویم که کنایه به اعتبار مکنی به و مکنی عنه

و هم‌چنین معنای قریب و بعید و زمینه‌های زبانی و فرهنگی تقسیماتی دارد که در میان بحث اصلی همین مقاله در صفحات آینده به آن خواهیم پرداخت.

زمینه‌های پیدایش کنایه

شاید این پرسش ذهن عده‌ای از ادیبان و سخن‌سنجان را به خود مشغول کند که چرا به جای کلام آشکار از کنایه استفاده می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که همه‌ی اهل بلاغت بر این نکته اتفاق نظر دارند که همان‌گونه که مجاز از حقیقت رساتر است، کنایه نیز گویاتر و رساتر از کلام صریح و آشکار است، هم‌چنین در هر زبانی متناسب با ویژگی‌های خود از زبان بلاغی برای بیان مفاهیم استفاده می‌کنند و مصادیق بیش‌تری برای یک مفهوم فراهم می‌کنند. علل دیگری نیز برای کاربرد کنایه می‌توان برشمرد که مهم‌ترین آن بطور خلاصه در زیر می‌آید:

۱- **ویژگی بلاغی:** گاهی مفهوم و معنای کنایی (مکنی عنه) آن‌چنان رایج است که مخاطب از ظاهر لفظ درمی‌گذرد یا اصلاً آن را به خاطر نمی‌آورد و بلافاصله مفهوم کنایی را در نظر می‌آورد. یعنی معنی کنایی چنان بر لفظ ظاهر (مکنی به) غلبه دارد که ذهن به معنی اولیه توجهی نمی‌کند. ترکیبات «خودنما»، «سر به زیر» و عبارات فعلی «کلاه بر سر گذاشتن»، «سرگرم بودن» و امثال آن شیوه‌ای تأثیرگذار در کلام بوده و از دیرباز مورد توجه سایر ملل نیز بوده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹: ۱۳۸۰)

۲- **عظمت و بزرگی:** گاهی به کار بردن کنایه به جای نام در زبان فارسی به جهت احترام به کسی است و به جای اسم از کنایه استفاده می‌شود (کنایه از موصوف) مثل: سیدالشهدا، حسان‌العجم، مولود کعبه و... (شمیسا، ۲۳۷: ۱۳۸۱)

۳- **کراهت از ذکر نام:** گاهی اوقات به دلیل گوناگون از ذکر نام به صورت آشکار پرهیز می‌کنند. این ویژگی به سبب ترس از موهومات و موقعیت یا ناخوشایندی از کسی یا چیزی است. مثلاً به جای جن «از ما به تران» و به جای خرس «عسل‌خوار» می‌گویند. (خانلری، ۹۶: ۱۳۶۶) یا برای بیزاری از نام شیطان، عطار نیشابوری می‌گوید:

آن یکی کز سجده او سر بتافت
مسخ و ملعون گشت و آن سر در نیافت
(عطار، ۱۱: ۱۳۶۶)

هم‌چنین به سبب ترس از موقعیت اجتماعی یا شهرت دیگران از صراحت گفتار پرهیز می‌کنند.

مثال از شعر حافظ:

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است
به‌بانگ چنگ‌مخور می‌که «محتسب» تیز است
(حافظ، ۳۰: ۱۳۶۲)

که حافظ به سبب ترس و وحشت که در دل دارد نام "امیر مبارزالدین محمد" را

با لفظ کنایی «محتسب» یاد میکند. البته این‌گونه کنایات در زمره‌ی «تعریض» مطرح هستند که در بلاغت فارسی جای‌گاه هنری ویژه دارند.

۴- رعایت ادب: واژه‌ها و ترکیبات زیادی در ادب فارسی وجود دارد که به موجب رعایت ادب لفظ و آداب اجتماعی از شکل کنایی آن استفاده می‌شود. مثل: «آب حرام» و «تلخ‌وش» به جای می و شراب یا «دست به آب» به جای مستراح یا «موی نهان داشته» به جای دختران و زنان. (خانلری، ۱۳۶۶:۹۷)

۵- معما: گاهی کنایه به صورت معما می‌آید تا جدای از زیبایی دو چندان کلام، برای رسیدن به مکنی‌عنه، فکر و ذهن ما به کاوش و کنکاش بپردازد و بعد از تأمل به مفهوم آن دست یابد. (رجایی، ۱۳۷۲:۳۲۶)

مثال:

بالات شجاع ارغوان‌تن زیر تو عروس ارغنون‌زن
(خاقانی، ۱۳۶۸:۱۶۱)

مراد از شجاع ارغوان‌تن «مربخ» که بالای آفتاب واقع شده و عروس ارغنون‌زن «زهره» که زیر آفتاب واقع شده است.

۶- مبالغه و اغراق: که در ادب بسیار رایج است و به بلاغت کلام می‌افزاید و مصداق آن «احسن الشعر اکذبه» است. (خانلری، ۹۸: ۱۳۶۶) مثال:

هر که را خواب‌گه آخربه‌دومشتی خاک است گوچه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را
(حافظ، ۱۳۶۲:۸)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- بررسی کنایه به اعتبار مکنی‌عنه در اشعار بهار

کنایه به اعتبار مکنی‌عنه بر سه قسم است ۱- کنایه از موصوف که مقصود از آن ذات موصوف است. مثل شیر خدا، لسان‌الغیب، معلم ثانی. ۲- کنایه از صفت که مقصود از آن صفتی از اوصاف موصوف است. مثل: سر به زیر، سیه‌کاسه، شیرین‌زبان. ۳- کنایه از فعل که هدف از آن اسناد چیزی به چیز دیگر است به صورت نفی یا اثبات و معمولاً به صورت عبارت فعلی یا جمله‌ی اسنادی هستند. مثل: سپر انداختن، کلاه سر کسی گذاشتن، آب در هاون کوبیدن، در خانه کسی باز بودن و غیره. (آقازینالی، ۱۳۸۷:۱۱۱)

۲-۱-۱- کنایه از موصوف در اشعار بهار

«سلطان جولاهاگان»

بر آن کنج تاریک و ناخوش مکان کمین‌گاه سلطان جولاهاگان

(بهار، ج ۲، ۳۰۰:۱۳۴۴)

جولاهگی به معنی بافندگی است و سلطان جولاهگان کنایه از «عنکبوت» است که آن را «معمار طبیعت» هم می‌خوانند. این کنایه در قلمرو «معما» بیش‌تر مطرح است که لازمه‌ی آن کنکاش و کاوش ذهن است.
«ماه دو هفته»

چو آفتاب، سنان‌های زر به خاک افکند
مه دو هفته چوسیمین سپر پدید آمد
(بهار، ج ۱، ۴۵۱:۱۳۴۴)

ماه دو هفته کنایه از «قرص ماه» است که دلالت بر شکوه و عظمت موصوف دارد و این نوع کنایه در ادب منظوم فارسی سابقه‌ی دیرین داشته و فراوانی آن هم قابل توجه است. بهار در بیت بالا بیش‌تر به بلاغت توصیفی نظر دارد نه به موضوعی خارج از توصیف طبیعت، زیرا وصف طبیعت از هنرهای پایه‌ای بهار محسوب می‌شود.
«ناصبی مرد»

خصم نام‌رستم سگزی و زال زابلی است
ناصبی مردی که زاده‌است از ینال واز تکین
(بهار، ج ۱، ۶۲۵:۱۳۴۴)

منظور از ناصبی مرد همان «سلطان محمود غزنوی» است و ناصبی در اصطلاح کسی را گویند که حضرت علی و خاندان وی را دشمن دارد. همان گونه که ناصر خسرو گوید:
ای حجت بنشسته به یمگان و سخن‌ها
در جان و دل ناصبیان گشته چوپیکان
(معین، ج ۴، ۴۵۸۶:۱۳۶۴)

شاعر به رسم میهن‌پرستی و عرق اصالت ایرانی از سلطان محمود غزنوی به کراهت یاد می‌کند و سلطان را از تباری بی‌اصل و نسب می‌داند که بر پهنه‌ی ایران بزرگ حکومت می‌راند.

«گلخن و گلشن»

مشربی باز و فکرتی روشن
بی عقیدت به گلخن و گلشن
(بهار، ج ۲، ۲۵:۱۳۴۴)

در بیت بالا دو کلمه‌ی «گلخن» و «گلشن» کنایه‌ای بعید از دوزخ و بهشت است که برای درک مفهوم آن توسط خواننده نیاز به دقت و تأمل دارد، آن هم به این دلیل که وسائط آن متعدد است.

۲-۱-۲- کنایه از صفت

«آسمان‌جل»

در رسیدم به ری از آن ره دور
خسته و لوت و آسمان‌جل و عور
(همان، ۱۲۸)

کنایه از آدم بی سر و پا، بی ارزش و تهی دست
این کنایه معمولاً جهت تحقیر و خوار داشت به کار می‌رود و در ردیف کنایات عصر
مشروطه و بعد از آن است.

«آهنین حصار»

بودم و بودیم در مقابل روسان هم‌چو یکی آهنین حصارِ علی جان
(همان، ج ۱، ۴۳۳)

«آهنین حصار» کنایه از مقام و استوار است که نوعی اغراق در زمینه‌ی کنایه‌ی آن به
چشم می‌خورد.

«به گل مانده»

همتی زان که به گل مانده حمار بلدی آه و صد آه بر این حالت زار و بلدی
(همان، ج ۱، ۲۰۵)

«به گل مانده» کنایه از نوع صفت به معنی ناتوان و درمانده است.

«پای در بند»

ای دیو سپید پای در بند! ای گنبد گیتی ای دماوند!
(همان، ۳۵۵)

«پای در بند» کنایه از اسیر و گرفتار است.

«خانه خراب»

ما اگر خانه خرابیم ز کس مان گله نیست کاین خرابی همه از ماست در انجام نظر
(همان، ۲۳۲)

«خانه خراب» کنایه از بدبخت و بی چیز است.

«ریش گاو»

داد فرمان به گرد کردن خر ریش گاوِ خر خری بنگر
در بیت بالا ترکیب «ریش گاو» کنایه‌ای است از نوع بعید به معنی نادان و احمق، زیرا
به آسانی نمی‌توان پیوند در میانه معنای کنایه را یافت و به خواست سخن‌ور پی برد.

«شوخ چشم»

توبه چشم اندر نیایی پیش ذرات وجود ای سراسر شوخ چشمی این همه خیره‌سری
(همان، ۷۸)

«شوخ چشمی» کنایه از گستاخی است. این کنایه از نوع قریب است و به آسانی
می‌توان به مفهوم آن پی برد. مانند: تنگ چشم، فراخ کام و ...

«گشاده جبین»

گشاده دست و گشاده دل و گشاده جبین ستوده خوی و ستوده رخ و ستوده لقاقت

(همان، ۲۲۰)

«گشاده‌جبین» کنایه از نوع صفت به معنی خوش‌رو و خوش‌خلق است.

«گشاده روی»

گشاده روی بهار، ای گشاده‌روی بهار شراب سرخ بخواه و نبید سرخ بیار

(همان، ۲۵۲)

«گشاده‌روی» نیز همان گشاده‌جبین و به همان معنی است. این کنایه معمولاً زمینه توقیر و گرامی‌داشت دارد که جهت بزرگ جلوه دادن شخصیت معنوی کسی مطرح می‌شود.

مثال‌های دیگر:

سیه گلیم، گرگ مست، سپید دست که به ترتیب به مفهوم تیره روز، نیم مست یا نیمه هوشیار و ستم‌کار می‌باشد.

۲-۱-۳- کنایه از فعل

این گونه کنایات که به صورت ترکیبی از فعل می‌آید، معمولاً برای اثبات یا نفی کسی یا چیزی در سخن آورده می‌شود و به صورت عبارت فعلی یا جمله‌ی اسنادی در کلام می‌آید. کنایه از فعل بخش گسترده‌ای از کنایات به کار رفته در سخن منظوم و منثور فارسی را تشکیل می‌دهد و یکی از دست‌مایه‌های هنری شاعر یا نویسنده است که بدون آن عذوبت و زیبایی هنری خود را از دست می‌دهد. این نوع کنایه در اشعار بهار بسیار فراوان است و در حدود ۲۰۰ کنایه می‌باشد. تعدادی از کنایات فعلی موجود در شعر بهار از نوع کلاسیک (کهن) و تعدادی نیز جدید و مربوط به دوره‌ی خود شاعر است که بسامد آن نیز قابل توجه است. در این جا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«آب از سر گذشتن»

در مسیل مسکنت خفتیم و چندی برگذشت سرز جابرداشتیم اکنون که آب از سر گذشت

(بهار، ج ۲، ۴۲۶:۴۲۴)

به معنی دیر شدن و کار از کار گذشتن که در مقام حسرت و افسوس به کار می‌رود. امروزه نیز ضرب‌المثلی تحت عنوان «آب که از سر گذشت، چه هامون و چه دریا» با همین زمینه کاربرد دارد.

«آهن سرد کوفتن»

در انتظار بسی کوفتیم آهن سرد دریغ از آن که در انتظار نگشاید

(همان، ۳۹۱)

به معنی کار بیهوده کردن و اثر گذار نبودن.

«از پرده افتادن»

هم‌چنین کارهای نا کرده
(همان، ۱۵)

چیست جز باد کردن انبان
(همان، ۵۹)

نشسته بر سر او لای لای می‌خوانم
(همان، ۴۲۸)

آرزوی مرگ حالی بسته لب دارد مرا
(همان، ۴۲۸)

روز بر قتل عزیزان پاچه راور می‌کشی
(همان، ج ۱، ۳۶۷)

چندان که پشت گشت کمانی
(همان، ۳۵۱)

پشمی اندر کلاه ایشان نیست
(همان، ۱۱۴)

تیر تدبیر او به سنگ آمد
(همان، ج ۲، ۴۷)

کار پنهان بر افتد از پرده

به معنی فاش و بر ملا شدن است.
«باد در انبان کردن»

کان چه را نام کرده‌ای وجدان

به معنی کار بیهوده کردن.
«بخت کسی خوایدن»

کنون بخفته مرا بخت و من چو مشتاقان

به معنی گرفتار شدن و به مصیبت دچار شدن است.
«لب بسته داشتن»

تا مگر تأثیر بخشد ناله‌های زار من

کنایه از سکوت کردن و سخن نگفتن است.
«پاچه را ور کشیدن»

شب به عیب پاک مردان خامه را سرمی‌کنی

کنایه از اقدام به دعوا و نزاع کردن.
«پشت کمان شدن»

تیر غمم نشست به پهلو

کنایه از پیر شدن و سال خوردگی است.
«پشم در کلاه داشتن»

فکر در دست‌گاه ایشان نیست

کنایه از اهمیت، قدرت و نفوذ داشتن است.
«تیر به سنگ آمدن»

یار طرّار از این به تنگ آمد

به مفهوم به آرزوی خود نرسیدن و ناکامی است.

«چرب کردن سبلت»

چرب کردند سبلیتی یاران من و اطفال مانده در باران
(همان، ۱۱۰)

کنایه از رشوه دادن.

«خار در جگر داشتن» و «قفل بر دهن داشتن»

ز روزگار خرابم کسی شود آگاه که خار در جگر و قفل بر دهن دارد
(همان، ۴۵۶)

خار در جگر داشتن کنایه از حال پریشان و آشفته و قفل بر دهن داشتن کنایه از سخن
نگفتن و خاموشی است.

«دست از آستین بر کشیدن»

حاسدم دست خدیعت بر کشید از آستین مر مرا افکند از چشم وزیر راستین
(همان، ج ۱، ۳۳۵)

کنایه از حمله کردن و تعدی نمودن است.

«دنبه را به گرگ سپردن»

دست وجدان فروش را بفشرد رفت و آن دنبه را به گرگ سپرد
(همان، ج ۲، ۵۰)

به معنی سپردن مال به دست شخص خاین و فریب کار.

«شکر آب شدن»

گر میان من و او شد شکر آب تو مزن دست و مشوران دگر آب
(همان، ۲۱۲)

کنایه از به هم خوردن روابط دوستانه و صمیمانه بین دو نفر، هم‌چنین در مصراع دوم
دو عبارت: دست‌زدن و آب‌شوراندن کنایه هستند؛ به ترتیب به معنی: اظهار شادی کردن
و شدت دادن در امری.

در این‌جا به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث، به ناچار تعدادی از کنایات از
نوع فعل را به عنوان مثال، همراه با ذکر صفحه می‌آوریم، تا خواننده به تنوع و گستردگی
کنایات در شعر بهار آگاهی یابد.

ریزه چین بودن، به معنی تهی‌دستی و گدایی (ج ۵/۱)، سبابه مردم بودن، به معنی آشکار
بودن (ج ۳۶/۱)، سجده بر خاک بردن، به معنی اطاعت و تواضع (ج ۴۹۰/۲)، سرپنجه زدن،
به معنی اظهار زورمندی و قدرت‌کردن (ج ۴۹۰/۱)، سرخ شدن رخ، به معنی شرمندگی
و آشفستگی (ج ۵۱۴/۱)، سینه سپر کردن، به معنی قدرت‌نمایی و زورمندی (ج ۲۳۴/۱)،
طشت رسوایی زدن، به معنی همه را از کاری آگاه کردن (ج ۲۰/۲)، قحح گرفتن، به معنی

شادمانی و شادخواری (ج ۲۵/۱)، قلم کردن، به معنی قطع کردن و منع کردن (ج ۳۵۸/۱)، کام دل بردن، به معنی به آرزو دست یافتن (ج ۴۱۴/۱)، کسی شدن، به معنی صاحب نام و شهرت شدن (ج ۳۸/۲)، کوس خسروی زدن، به معنی اظهار حکومت کردن (ج ۱۲/۱)، گریبان دریدن، به معنی زاری کردن و عاشق شدن (ج ۶۷۹/۱)، لب ز لا و نعم بستن، به معنی سکوت اختیار کردن (ج ۱۱۳/۲)، مَهر بر دهان زدن، به معنی خاموش کردن و تسکیت (ج ۴۶۴/۱)، میان را تنگ بستن، به معنی آماده‌ی کاری مهم شدن (ج ۹۵/۱)، نارسیده درویدن، به معنی کار بیهوده و شتابزده کردن (ج ۳۱۲/۱)، نام و ننگ جستن، به معنی به دنبال افتخار و شهرت بودن (ج ۲۱۰/۱)، نقش بر آب بودن، به معنی باطل جلوه دادن (ج ۳۰۴/۱)، موش در انبان بودن، به معنی تاراج و غارت کردن (ج ۴۲۸/۱)، مه‌تر خار و خشک بودن، به معنی ادعای سروری و بزرگی کردن (ج ۲۲۳/۱)، یک رویه گشتن کار، به معنی سر و سامان یافتن کار (ج ۳۶/۱).

۳- نتیجه‌گیری

بررسی و تحقیق در حوزه‌ی زبان و زوایای آن هر روز نکته‌ای تازه بر اهل تحقیق و علم می‌گشاید و راز جدیدی از این پدیده‌ی هستی؛ یعنی زبان بر همگان آشکار می‌کند. در این راستا، نگاهی به دیوان محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) شاعر عصر مشروطه داشته‌ایم که سرآمد معاصران خود بوده و در به کارگیری عناصر بیانی به ویژه کنایه، دست توانایی داشته و به طور قابل توجهی از آن بهره گرفته و همین امر سبب ماندگاری اشعار او شده است. او در کاربرد کنایه در هر سه شکل معروف آن، بسیار چیره‌دست بوده و انصافاً بلاغت شعری را در دوره‌ی خویش به حد اعلای خود رسانیده است. از نظر بسامد، در کار وی، کنایه از فعل در ردیف اول، کنایه از صفت در ردیف دوم و کنایه از موصوف در ردیف سوم قرار دارد. بسیاری از کنایات به کار رفته در دیوان بهار مربوط به دوره‌ی خودش و بخش قابل توجهی نیز مربوط به متقدمان - از خراسانی تا بازگشت ادبی - می‌باشد. البته در جایی که از کنایات متقدمان استفاده می‌کند، گاهی تغییراتی در عبارت‌های کنایی ایجاد می‌کند و لباس تازه‌ای بر قامت آن می‌پوشاند که از کهنگی و شکل سنتی کلام بکاهد. بهار در دیوان خود تلاش می‌کند تا با ساختن ترکیب و عبارتی جدید و فراخور درک و فهم مردم، زبان خود را به ذهن آن‌ها پیوند دهد و از این طریق بتواند راحت‌تر اندیشه‌های اخلاقی و اجتماعی خود را اشاعه دهد و به نظر می‌رسد که تا حدود زیادی در این زمینه به توفیق دست یافته است.

منابع

- ۱- آقازینالی، زهرا. آقاحسینی، حسین. (۱۳۸۷). «مقایسه تحلیلی کنایه و آیرونی»، فصلنامه علمی - پژوهشی کاوش‌نامه، سال نهم، شماره ۱۷، ص ۹۵-۱۲۷.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۴). از رودکی تا بهار، ج ۲، چ ۱، تهران: نغمه زندگی.
- ۳- بهار، محمدتقی. (۱۳۴۴). دیوان اشعار، ویرایش ۲، تهران: امیرکبیر.
- ۴- تجلیل، جلیل. (۱۳۶۲). معانی و بیان، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، تهران: زوار.
- ۶- خاقانی، افضل‌الدین. (۱۳۶۸). دیوان خاقانی، تصحیح و تعلیق سید ضیاء‌الدین سجادی، چ ۳، تهران: زوار.
- ۷- خطیبی، حسین. (۱۳۸۴). «هنر شاعری و سبک اشعار بهار»، ماهنامه‌ی حافظ، شماره ۱۴، ص ۲۵-۳۲.
- ۸- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۷۲). معالم البلاغه، چ ۳، شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴). «شعر بهار»، مجله بخارا (یادنامه ملک‌الشعرا بهار)، شماره ۵۵، ص ۳۲-۴۷.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۰). صور خیال در شعر فارسی، تهران: نیل.
- ۱۱- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). بیان، چ ۹، تهران: فردوس.
- ۱۲- عطار، فریدالدین. (۱۳۶۶). منطق‌الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، چ ۵، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۳- معین، محمد. (۱۳۶۴). فرهنگ معین، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی، چ ۲، تهران: نشر نو.
- ۱۵- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۳). فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما.